تنزیه و تقدیس

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## تنزیه و تقدیس

## لوح مبارک حضرت عبدالبهآء

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

اگرچه کاملاً بدیهی است که تنزیه و تقدیس یکی از اصول اساسیۀ امر اقدس ابهی است و در کتاب اقدس بر آن تأکید شده و ارادۀ الهی چنان است که احبّای او عنصر لطافت و پاکی و نظافت و طهارت در بین مردمان باشند تا رایحۀ طیّبه رحمانیّه از آن به مشام رسد، امّا مروری بر لوح مبارک معروف به تنزیه و تقدیس که از کِلک اطهر مولای بی‌همتا، حضرت عبدالبهاء، عزّ نزول یافته، بر بینش و بصیرت می‌افزاید.

این لوح مبارک در جلد اوّل مکاتیب عبدالبهاء، صفحه 324 به بعد، جلد اوّل منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص142 به بعد (لوح شماره 129)، و جلد اوّل مِن مکاتیب عبدالبهاء، ص 200 به بعد درج است. ترجمه انگلیسی آن را می‌توان در Selections from the Writings of ‘Abdu’l-Baha، ص146 تحت شماره 129 مشاهده نمود.

جناب دکتر اودو شفر راجع به تنزیه و تقدیس مقالتی جامع تحت عنوان In a Blue Haze: Smoking and Baha’i Ethics مرقوم داشته‌اند که با عنوان "در غباری آبی‌رنگ: دخانیات و اصول اخلاقی بهائی" به فارسی ترجمه شده است. در اثر مزبور از لوح مبارک تنزیه و تقدیس نیز استفاده شده است.

حضرت عبدالبهاء در این لوح مبارک دربارۀ گوناگون تنزیه و تقدیس و سوابق آن در ادیان مسیحی و اسلام و نیز اصول اساسی آن در امر مبارک مطالبی را بیان می‌فرمایند که لازم است توجّه تامّ به آن مبذول گردد. در این وجیزه، با توجّه به دیگر آثار مبارکه، به اختصار به برخی موارد آن پرداخته خواهد شد.

**أوّلِ کمال**

حضرت عبدالبهاء تنزیه و تقدیس را اوّلِ کمال ذکر کرده‌اند، گو این که تنزیه و تقدیس به معنای باطنی و ظاهری هر دو است. مثلاً حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "انبیاء و مرسَلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص164)

امّا آنچه که حضرت عبدالبهاء در اینجا ذکر می‌فرمایند، "تنزیه و تقدیس ظاهری و پاکیزگی همراه با تقدیس و تنزیه باطنی است. حضرت ربّ اعلی می‌فرمایند، "بدان که تطهیر در بیان اقرب قربات و افضل طاعات بوده و هست. مثلاً سمع خود را طاهر کن از این که ذکر دون‌الله شنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی و ید خود را که ننویسی و علم خود را که احاطه ندهی و قلب خود را که بر او خطور ندهی و همچنین کلّ شئون خود را تا آن که در صِرف جنّت حبّ پرورش کنی لعلَّ درک کنی مَن یُظهرُهُ‌الله را با طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دون مَن لم‌یؤمنْ بِهِ و مَن لم‌یکُنْ لَه که آن وقت طاهر خواهی بود به طهارتی که نفع بخشد تو را." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطۀ اولی، ص68)

امّا طلعت اعلی در باب طهارت ظاهره نیز بیانی دارند که می‌فرمایند، "خداوند دوست می‌دارد مطهّرین را و هیچ شأن در بیان احبّ نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت ... و خداوند در بیان دوست نمی‌دارد که شاهد شود بر نفسی دون رَوح و ریحان را؛ و دوست می‌دارد که کلّ با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان کُرْهْ نداشته باشد چگونه و دیگری." (بیان فارسی، واحد 5، باب 14 / منتخبات آیات از آثار حضرت نقطۀ اولی، ص54)

جمال قدم در کتاب اقدس تأکید دارند، "کونوا عنصرَ اللّطافة بین البریّة. هذا ما أرادَ لَکُم مولیٰکُمُ العزیزُ الحکیم." (بند، 74) یا در بند 46 تأکید دارند که همیشه به لطافت متمسّک باشید که مبادات چشم‌ها به آلودگی که خودتان و اهل بهشت از آن کراهت دارید بیفتد و کسی که از آن تجاوز کند اعمال نیکوی او نیز در همان آن باطل گردد مگر آن که عذر موجّهی داشته باشد.

حتّی در مورد خانه‌ها نیز بیان مبارک بسیار جاذب است. به خانمی می‌فرمایند که عنایت را به هیکل لوح مبعوث کردیم و برایت فرستادیم و در حین غفلتت از خانه‌ات در آن وارد شدیم و از آن رائحۀ خوب و خوشی به مشام ما نرسید. بعد در ادامه می‌فرمایند، "نظّفوا، یا قوم، بیوتَکُم و غسّلوا لباسَکُم عمّا یکرهُهُ الله. کذلک یَعِظُکُم العلیم. إنّا نُحِبُّ اللّطافة فی کلّ الأحوال ایّاکم أن تتجاوزوا عمّا اُمِرتُم بِهِ فی کتابِ الله العزیز الحمید." بعد در ادامه تأکید دارند که، "کونوا فی غایة اللّطافة. إنّ الّذی لیس لَهُ لطافة لن یجدَ نفحاتِ الرّحمن و لایستأنِسُ مَعَهُ أهلُ الرّضوان." (آثار قلم اعلی، ج1، خطّ جناب زین‌المقرَّبین، ص369 / طبع کانادا، ص404 / مضمون: ای مردم، خانه‌هایتان را تمیز کنید و لباس‌هایتان را از آنچه که خداوند از آن کراهت دارد بزدایید. اینچنین خداوند علیم شما را پند می‌دهد. ما در جمیع احوال لطافت را دوست داریم. مبادا از آنچه که در کتاب خداوند عزیز حمید امر شدید، تجاوز کنید... در نهایت لطافت باشید. کسی که لطافت نداشته باشد، بوی خوش رحمن هرگز به مشامش نرسد و اهل بهشت با او انس نخواهند گرفت.)

بدین لحاظ است که حضرت عبدالبهاء تأکید دارند: "اوّلِ کمال تنزیه وتقدیس است و پاکی از نقائص" این بدان معنی است که برای آن که انسان قابل تجلّیات الهیّه شود، ابتدا باید پاکیزگی ظاهر و باطن را داشته باشد که به آن تنزیه و تقدیس گویند. حتّی برای حضور در مراقد مقدّسه باید در نهایت نظافت و پاکیزگی بود. چه که حضرت رسول اکرم فرمودند، "المؤمن حیٌّ فِی الدّارین" (مؤمن در هر دو جهان زنده است). بنابراین، روح او در آن هنگام که کسی بر مرقدش دعا می‌خواند اگر بوی ناخوش احساس نماید، البتّه مشمئز گردد.

**ماء طهور**

لطافت و نظافت ظاهره نشانی از طهارت درون دارد. یعنی این مکمّل آن است و آن متمّم این. نصایح الهیّه به آب تشبیه شده است. حضرت عبدالبهاء به آیۀ 10 از سورۀ لقمان و آیۀ 48 از سورۀ فرقان استناد می‌فرمایند که فرمود، "و أنزَلنا مِنَ السّمآء ماءً طهورا" (از آسمان آب پاک نازل کردیم) که البتّه به آیات الهی اشاره دارد که سبب تطهیر نفوس شده آنها را به ملکوت رهنمون می‌سازد. همین معنی در آثار حضرت مسیح نیز مشاهده شده است. یحیی تعمید دهنده فرمود، "من شما را به آب تعمید دادم. لیکن او [مسیح] شما را به روح‌القُدُس تعمید خواهد داد." (انجیل مرقس، باب1، آیۀ 8) و حضرت مسیح می‌فرمایند، "آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود. (انجیل یوحنّا، باب 3، آیۀ 5)

بنابراین تعمید ظاهری آیتی از طهارت و لطافت درونی است تا آدمی به ملکوت خدا بتواند راه یابد. حضرت بهاءالله آن را به اتّصاف به صفات الهی منوط می‌دانند، "به صفاتم متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزّم شوید و در جبروت قدسم در آیید." (مجموعه الواح، ص323) این اتّصاف به صفات، همان تلطیف درون است که آلودگی‌ها را زائل می‌سازد.

حضرت عبدالبهآء در تبیین بیان حضرت مسیح می‌فرمایند، "در انجیل می‌فرماید که هر نفسی باید تعمید به آب و روح یابد و در جای دیگر می‌فرماید باید به آتش و روح تعمید یافت و حال باید دانست که مقصود از آب آب حیات است و مقصود از روح روح‌القُدُس است و مقصود از آتش نار محبّت‌الله... به حصول این مقامات ثلاثه قربیت الهیّه حاصل گردد." (خطابات مبارکه،ج2، ص92)

برای آن که امکان تلطیف درون حاصل شود، ابتدا باید نظافت و لطافت ظاهره را تأمین نمود. زیرا، "نظافت ظاهره هرچند امریست جسمانی ولکن تأثیر شدید در روحانیات دارد." (مکاتیب، ج1، ص325) بعد، آن را به نغمات موسیقی تشبیه می‌فرمایند که هرچند اصوات در واقع تموّج هوا است که در عصب گوش تأثیر می‌گذارد و جمیع این تحرّکات عنصری است ولی در اهتزاز روح تأثیر دارد.

از آن گذشته جسم انسان باید سالم و تندرست باشد تا بتواند نفحات قدسی را پذیرا گردد و بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "ایّاکم أن تستعملوا ما تکسل بِهِ هیاکلکم و یضُرُّ أبدانَکُم. إنّا ما أرَدنا لَکُم إلّا ما ینفَعُکُم. یشهد بذلک کُلُّ الأشیاء لو انتم تسمعون." (کتاب اقدس، بند 155/ مضمون: مبادا چیزی را مصرف کنید که سبب کسالت هیکل شما و زیان بدن شما شود. جمیع اشیاء به آن گواهی دهند اگر بشنوید.)

**حرام کردن بعضی خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها**

خوردن بعضی از خوراکی‌ها و نوشیدن بعضی از مایعات در ادیان مقدّسه کراهت دارد و بعضاً عمل شیطان تلقّی شده است. گاه شُرب مسکرات، که سبب زوال عقل می‌شود، از عاقل بعید به نظر می‌رسد و گاه همان به مرحلۀ تحریم می‌رسد و اکیداً نهی می‌گردد. همانطور که در کتاب مستطاب اقدس (بند 119) می‌فرمایند، "لیس للعاقل أن یشرب ما یذهب به العقل" و در مقام دیگر می‌فرمایند، "ایّاکم أن تُبَدّلوا خمرَ الله بخمر أنفُسِکُم لأنّها یُخامرُ العقل و یقلّبُ الوجه عن وجه‌الله العزیز البدیع و أنتم لاتتقرّبوا بها لأنّها حُرّمَت علیکم مِن لدی‌الله العلیّ العظیم." (امر و خلق، ج3، ص41 / مضمون: مبادا بادۀ الهی را به شراب نفس خود تبدیل کنید. زیرا عقل را می‌پوشاند و روی را از محلّ تجلّی الهی برمی‌گرداند و شما ابداً به آن دست نزنید زیرا بر شما از سوی خداوند حرام شده است.)

بعضی از مواد مصرف کردنی اگرچه حرام نشده ولی مکروه شمرده شده است. در این لوح مبارک به آن نیز اشاراتی شده است. زیرا تأثیر زیانبار آن تدریجی است و از آن گذشته با اصل پاکیزگی و حفظ صحّت مباینت دارد. یکی از این موارد شُرب دخان است. به بیان حضرت عبدالبهاء "کثیف است و بدبو و کریه است و مذموم و به تدریج مضرّتش مسلّم عموم." (منتخباتی از مکاتیب، ج1، ص144)

حضرت اعلی در رسالۀ خصائل سبعه می‌فرمایند که دخان عمل خان [حاجی میرزا کریم‌خان کرمانی] و نفخ شیطان است. (نصرت‌الله محمّدحسینی، حضرت باب، ص765)

حضرت اعلی نهی می‌فرمایند، "یا أهلَ الأرض اتّقوا الله هذه فی الکلمة البدیعة ألّا تقرّبوا شربَ الدّخان ممّا قد اخترَعتُم لأنفُسِکُم و نزّهوا انفُسَکُم مِن أن تکون مأوَی الشَّیطان فَإنَّ اللهَ قد طهّرَکُم بطهارة أولیائه." (قیّوم‌الاسماء، سورۀ 49 / مضمون: ای اهل عالم، تقوای الهی پیشه کنید این کلمۀ بدیعه است که به شرب دخانی که خودتان برای خویش اختراع کرده‌اید روی نیاورید و خویشتن را منزّه سازید از این که ماوای شیطان شود. زیرا خداوند شما را به طهارت اولیائش تطهیر فرموده است.)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند یک معنی از معانی "شجرۀ ملعونه" [قرآن، سورۀ اسرا، آیۀ 60] دخان است که مکروه است و مذموم و مضرّ است و مسموم و تضییع مال است و جالب امراض و ملال." (گنجینه حدود و احکام، ص292 / منتخباتی از مکاتیب، ج6، فقرۀ 255)

در اینجا توجّه به یک نکته حائز اهمّیت است. شجرۀ ملعونه که در قرآن کریم آمده است، در تبیینات حضرت عبدالبهاء به معنای اوّلین کسی است که با مظهر ظهور مخالفت می‌کند. جناب ابوالفضائل در فرائد (ص271) می‌نویسند، "یک معنی شجرۀ ملعونه بنی امیّه هستند." حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "امّا معنی دیگر شجرۀملعونه در قرآن آن است که در هر دوری مظهری دارد. در دور بیان اوّل مَن استکبر و در دور جمال مبارک اوّل مَن أعرَض و در این ایّام اوّل من نقضَ المیثاق است." (منتخباتی از مکاتیب، ج6، فقرۀ 255)

در اصطلاح حضرت عبدالبهاء "دخان ملفوف" همان سیگار است. حضرت عبدالبهاء بعد از نزول همین لوح تنزیه و تقدیس خبر ترک دخان را از مخاطب لوح مبارک، جناب محمّدحسین وکیل بغدادی، استماع نمودند و در جواب فرمودند، "مرقوم نموده بودید که به وصول مکتوب دخان احبّاء فوراً ترک نمودند و دخان ملفوف را از دست انداختند. فی‌الحقیقه ضرر و زیان این دود بی‌نفع و سود واضح و مشهود است. اجسام را به‌کلّی معلول نماید و اعصاب را رخاوت و سستی بخشد و دِماغ، یعنی مغز، را از احساسات عُلویه ممنوع نماید. اوقاتی به شربش بیهوده بگذرد و اموال بیجا مصروف گردد. نه تشنگی بنشاند و نه گرسنگی زائل کند. شخص عاقل البتّه ترک این مضرّ هائل نماید و همواره به آنچه سبب صحّت و سلامت است پردازد." (گنجینه حدود و احکام، ص292)

یکی از موارد مشهور ایمان و اطاعت حکایتی است منسوب به جناب ابوالفضائل هنگامی که بیان حضرت عبدالبهاء را در لوح دخان مشاهده کرد. ایشان در قاهره در حال تبلیغ امر مبارک بود. نسخه‌ای از لوح دخان به دستش می‌رسد. حامل لوح، آقای حسین روحی افندی، واکنش ایشان را چنین بیان می‌کند:

"من وقتی در عکّا مشرّف بودم و لوح مبارک دخان را که به افتخار محمّدحسین وکیل نازل شده و در صفحه 324 مکاتیب، جلد اوّل، مندرج است گرفتم و چون به مصر رفتم مطالب آن را که عبارت از کراهیت دخان است به اطّلاع جناب ابوالفضائل رسانیدم.

من هنوز قرائت لوح را تمام نکرده بودم که جعبۀ سیگار را از پنجره بیرون انداخت و فرمود، «فراقٌ بینی و بینک، ایّها الدّخان.» با آن که او سیگار را به دست خود می‌پیچید و هر سیگار را با سیگار دیگر روشن می‌کرد. یعنی از صبح تمام سیگارها را با سیگار دیگر تا غروب روشن کرده می‌کشید. بعد فرمود،

"ای روحی افندی، من مدّت 55 سال است که سیگار می‌کشم و به سختی بدان معتادم و به زودی خواهی دید که فلجی در یکی از اعضاء من ظاهر خواهد شد و این را از تأثیر نیکوتین به چشم خود ملاحظه خواهی کرد.»

هنوز مدّتی نگذشته بود که یکی از بازوانش فلج شد و از حرکت باز ماند و این امر دو سال ادامه یافت و اطّبا از علاج عاجز شدند و بالاخره او را تشویق و اصرار به شرب دخان کردند و او گفت، «مرگ برای من خوش‌تر از مخالفتِ دستور حضرت عبدالبهاء است.»" (روح‌الله مهرابخانی، زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص325-326)

در لوحی از آن ایّام حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "یا ابوالفضل، نامۀ آن حضرت رسید ولی چون به خطّ شریف نبود سبب حزن گردید که وَجعی به دست حاصل شده است. از خدا شفا خواهم." (همان، ص326، پاورقی 1) شاید این لوح مربوط به همین موضوع باشد.

**قلیان**

جمال قدم کشیدن قلیان را منع نفرمودند، امّا توصیه فرموده‌اند که اطفال را طوری تربیت کنید که به آن معتاد نشوند. زیرا این نیز دخان است و مضرّ است و سلامت را زائل کند هرچند اثراتش تدریجی باشد. در دوران حضرت ربّ اعلی نیز استعمال نمی‌شد. زیرا در باب هفتم از واحد نهم بیان فارسی تصریح شده، "در نفی نظر کن و نهی شده از تنباکو و اشباه آن و آنچه که از سمت خراسان حمل می‌شود که رایحۀ غیرطیّبه دارد و امثال آن به هر نوع که منقلب گردد." به این علّت، همانطور که در لوح تنزیه و تقدیس نیز ذکر شده، بابیان از شرب دخان امتنان می‌کردند.

داستانی است از جناب حجّت زنجانی که قبل از ایمان در اوج غرور بود و چون ایمان آورد در نهایت درجه خضوع قرار گرفت و یکی از احکامی را که مؤکّداً به اجرا گذاشت، نهی از شرب قلیان بود. این داستان، از زبان خود ایشان به جناب حاجی میرزا جانی کاشانی است. حاجی میرزا جانی می‌نویسد:

"حقیر در دارالخلافه در منزل محمودخان کلانتر خدمت ایشان رسیدم و آن جناب محبوس بودند، به جهت اخلاص‌کیشی آن حضرت [یعنی ایمان به حضرت اعلی]. می‌فرمودند:

«فلانی، من ملّایی بودم چنان مغرور و زبردست که در عصر خودم از برای احدی خاضع نشدم حتّی مرحوم حاجی سیّد باقر رشتی که ظاهراً او را حجّةالاسلام و أعلم علمایش می‌دانستند و چون که سبک من در اخذ مسائل به طریق اخباریین بود و لهذا در بعضی مسائل تناقض با حضرات فقها داشتم. مردم فریادی شدند. محمّدشاه مرا به طهران خواست. آمدم. کتاب‌های مرا دید و مطلب مرا فهمید. گفتم، سیّد [حضرت اعلی] را نیز بطلب تا آن که گفتگو نمائیم. بنا هم شد. بعد چون ملاحظۀ فساد آن را نمود موقوف داشت.

خلاصه آن که با همۀ غرور همین که خبر ظهور آن جناب به من رسید و به قدر یک صفحۀ کوچک از آیات آن نقطۀ فرقان [حضرت اعلی] را دیدم هوش از سرم بدر شد و بی‎اختیار در عین اختیار تصدیق حقّیّت ایشان را نمودم و حلقۀ بندگی او را به گوش محبّت کشیدم. زیرا که معجزۀ اشرف پیغمبر از ایشان دیدم. هرگاه انکار می‌کردم انکار حقّیّت مذهب اسلام را نموده بودم و لهذا تصدیق نمودم و قلّادۀ اطاعت آن جناب را به گردن خویش افکندم و در مقام نصرت امر آن سیّد امکان بر آمد.

مِن‌جمله آثار سبعۀ ایشان را مروّج شدم و نهی از کشیدن قلیان نمودم و جمعی کثیر تابع شدند. به حدّی امر حقّ قوّت گرفت که منکرین در بازارها جرأت کشیدنِ قلیان نمی‌کردند و لهذا نصرت نمودن من شهرت نموده و به شاه و وزیر عرض نمودند و چون که ایشان از قدرت و مطاعیت من مخبَر بودند که دو سه هزار در خانه از طائفۀ خَمس به من اخلاص دارند، لهذا واهمه کردند که مبادا من حضرت را از دست حضرات بگیرم. پنجاه سوار فرستاده بودند بی‌خبر دور خانۀ مرا گرفتند و فرمانی نوشته بودند که در هر حالت هستی حتماً حُکماً بایستی به طهران بیایید.

من احوالم ناخوش بود و متفکّر بودم که آیا تکلیف چیست. مختصر، عریضه خدمت حضرت عرض کردم که شرح حال چنین شده است، فرمان شما چیست؟ آیا به طهران بروم یا این که با ایشان منازعه نمایم؟ فرمایش فرموده بودند به طهران برو. لهذا آمدم و الحال مدّتی می‌باشد که محبوس می‌باشم و همین که حضرت به ماکو وارد شدند تعلیقۀ مبارکه به سرافرازی من صادر فرمودند که به حقّ حضرت خداوند قسم یاد می‌کنم سؤال تو در باب تکلیف خود از من در ارض زنجان افضل بود از عبادت ثقلَین.»" (ظهورالحق، طبع اوّل، ص181-182، پاورقی)

در اثری از جمال مبارک به امضاء کاتب وحی آمده است، "حکم قلیان در کتاب اقدس نازل نشده. حق جلّ کبریاؤُه نظر به حکمت بالغه و حفظ، در این فقره حکمی نفرموده‌اند تا دوستان حق مبتلا نشوند.

این قدر از لسان مبارک استماع شد که اطفال را تربیت نمایند تا از اوّل معتاد به آن نشوند. جز این کلمۀ مبارکه استماع نشده و الیوم جمیع مأمور به کتاب اقدسند که به آن عامل شوند." (مائدۀ آسمانی، ج8، ص160 / امر و خلق، ج3، ص47)

**حشیش**

ذکر حشیش در آثار حضرت بهاءالله دیده نشده است، امّا در تبیینات حضرت عبدالبهاء حرمتش تصریح شده است. در بیانی مذکور، "امّا حشیش از جمیع بدتر است." (امر و خلق، ج3، ص50) و در بیان دیگر مذکور:

"در مسألۀ حشیش فقره‌ای مرقوم بود که بعضی از نفوس ایرانیان به شُربش گرفتار. سبحان‌الله این از جمیع مسکرات بدتر و حرمتش مصرّح و سبب پریشانی افکار و خمودت روح انسان در جمیع اطوار. چگونه ناس به این ثمرۀ شجرۀ زقّوم استیناس یابند و به حالتی گرفتار گردند که حقیقتِ نسناس شوند. چگونه این شئ محرَّم را استعمال کنند و محروم از الطاف حضرت رحمن گردند. البتّه صد البتّه تا توانید ناس را نصیحت نمایید که از این افیون و حشیش زقّوم بیراز شوند و به درگاه احدیّت توبه نمایند. خمر سبب ذهول عقل است و صدور حرکات جاهلانه. امّا این افیون و زقّوم کثیف و حشیش خبیث عقل را زائل و نفس را خامد و روح را جامد و تن را ناهل و انسان را به کلّی خائب و خاسر نماید... أعاذَنَا الله و إیّاکُم مِن هذا الحرام القبیح و الدّخان الکثیف و زقّوم الجحیم کما قال‌الله تبارک و تعالی یَغلی فی البطون کغلْیِ الحمیم." (گنجینه حدود و احکام، ص437 / عبارت "یغلی..." آیۀ 4506 سورۀ دخان قرآن کریم است / ناهل = تشنه و خشکیده / خامد = افسرده)

دکتر منوچهر ندیمی در جزوۀ الکل و دخان دربارۀ حشیش نوشته است: "مادّه‌ای است که به نام‌های دیگری چون بنگ و ماری‌جوانا نیز نامیده می‌شود و از گیاه شاهدانه به دست می‌آید. مادّه‌ای که اعتیادآور است که در تاریخ سابقه‌ای قدیم و بس طولانی دارد و حتّی در کتب مقدّس هندو نیز از آن ذکری به میان آمده است. حشیش اصطلاح شرقی این مادّه بوده و از قرن یازدهم میلادی به بعد از کلمۀ عربی "حشّاشین" (مصرف کنندگان حشیش) کلمۀ فرنگی assasin، که به معنی جنایتکار و قاتل است، ساخته شده است. علّت این وجه تسمیه آن است که در قرن یازدهم میلادی گروهی از جنایتکاران در شرق میانه برای ادامۀ اعمال خود از حشیش استفاده می‌کردند و بدین ترتیب به "حشّاشین" و یا assassin معروف گشتند." (ص48-49)

البتّه این موضوع را بعضی قبول ندارند و معتقدند که حشّاش مشتق از حشیش به معنای داروساز است که در قرون چهار و پنجم خورشیدی در کشورهای اسلامی و بخصوص در ایران داروفروشان را به نام حشّاشین می‌خواندند و در بعضی از شهرهای بزرگ ایران بازاری به نام بازار حشّاشین (داروفروشان) وجود داشت. جنگجویان صلیبی این عنوان را، که به پیروان حسن صبّاح، از فرقه اسمعیلیه، اطلاق می‌شد به معنای "تروریست" گرفته به اروپا بردند و واژۀ assassin را از آن ساختند.

امّا توضیح دیگری نیز در این باره وجود دارد که سفیر امپراتور روم نوشته است:

یکی از معروف‌ترین توضیحات درباره «حشاشین» در قسمتی از گزارش سفیر امپراتور روم در مصر، فردریک بارباروسا (Fredrick Barbarossa) آمده است: «این گروه بدون قانون زندگی می‌کنند. آنها در کوهستان‌ها به سر می‌برند و تقریباً تسخیرناپذیر هستند زیرا هنگام جنگ به قلاع استواری که دارند پناه می برند. در میان خود امیری دارند که ترسش در دل همۀ امرا، چه دور و چه نزدیک، و همچنین شهریاران مسیحی هم‌جوار رخنه کرده است. زیرا او عادت دارد که به طریق مرموز و حیرت‌انگیزی آنها را به قتل برساند.» اما واقعا حشّاشین چه کسانی بودند که تا امروز هم مورد بحث و بررسی هستند؟

اقدام به ترور و قتل قدمتی به اندازه عمر بشر دارد. گروه مخفی حشّاشین، با وجود این که در اقدام به ترور اوّلین نبودند اما به عنوان یکی از اوّلین گروه‌های سازمان‌یافته برای ترور شناخته می‌شدند. حشّاشین که به عنوان «اسماعیلی‌ها» هم شهرت داشتند، گروهی از «اسماعیلیان نزاری» بودند که انشعابی از مذهب «اسماعیلیه» بود. این افراد عقیده انحرافی داشتند و امامت را به اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق (ع) ختم کرده، او را امام هفتم می‌دانستند. آنها اقدامات خود را در خاورمیانه و حدود سال 1090 میلادی (468) آغاز کردند و تا پیش از آغاز اوّلین جنگ صلیبی در سال 1256 میلادی (634) توانستند تعداد زیادی قلعه را تصرف کنند. موقعیت مکانی قلعه های تصرف شده از «الموت» آغاز می‌شد و تا حدود سوریه امروزی و سرزمین شام پیش می‌رفت. " (مجلّه خواندنی‌ها، 5 خرداد 1396، نوشته یوسف اسفندیاری)

**افیون یا تریاک**

باب هشتم از واحد نهم کتاب بیان "فی حرمة التّریاق و المسکرات" است. در امر مبارک اکیداً و شدیداً نهی شده و حتّی یکی از موارد معدود "لیس منّی" است که در آثار جمال مبارک ذکر شده است. حضرت عبدالبهاء بیانی دارند که ذکرش در این مقطع لازم می‌آید، "مرا آرزو چنان است که کم‌کم از شرب دخان نیز احتراز نمایند تا چه رسد به افیون." (امر و خلق، ج3، ص49)

حضرت بهاءالله صریحاً می‌فرمایند، "حُرِّمَ عَلَیکُمُ المَیسِر و الأفیون. اجتنبوا یا معشرَ الخلق و لاتکوننّ مِنَ المتجاوزین." (بند 155 / مضمون: قمار و تریاک بر شما حرام شده است. ای خلق، از آن پرهیز کنید و از متجاوزین مباشید.)

در بیان دیگر از قلم اعلی نازل، "قُل حُرِّمَ علَیکُم شُربَ الأفیون فی کتابِ الله الآمر الحکیم. إنّهُ یَضُرُّکُم؛ و ما ینفعُکُم هُوَ ما اُمِرتُم بِهِ مِن قبلُ و مِن بعدُ بآیاتٍ واضحاتِ و براهینٍ ساطعاتٍ. طوبی لمن عمل بِما اُمِرَ بِهِ مِن لَدَی اللهِ المهیمنِ القیّوم." (آثار قلم اعلی، ج2، طبع بمبئی، ص78 / مضمون: کشیدن تریاک در کتاب خدا بر شما حرام شده است. به شما ضرر می‌رساند. آنچه که شما را نفع می‌رساند از قبل و بعد با آیات واضحات و براهین روشن به آن امر شدید. خوشا به حال کسی که به آنچه از سوی خداوند امر شده عمل کند.)

جمال قدم اظهار تأسّف می‌فرمایند که کسی به خاطر ارضای نفس خود از رضای الهی بگذرد و به شرب افیون اقدام کند:

"از حق می‌طلبیم اولیای آن ارض را تأیید فرماید بر ترک آنچه از قلم اعلی نهی آن نازل فی کتابه الأقدس قوله تبارک و تعالی قد حُرّم علیکم شرب الأفیون... [الی آخر الآیة] و مقامٍ آخَر حُرِّمَ علیکمُ المَیسر و الأفیون...[ الی آخر الآیة] بسیار حیف است انسان به عملی که نفسش به آن میل نماید از ارادۀ الهی و حکم محکم کتاب او بگذرد و به خلاف رضایش عامل شود. پند گیرید ای برادران و به نصایح مشفقۀ الهی دل بندید و تمسّک جوئید. هذا خیرٌ لَکُم لو أنتم تعلمون." (گنجینه حدود و احکام، ص436)

حضرت عبدالبهاء تأکید دارند، "و امّا قضیۀ تریاک؛ نفوس را از خاک پست‌تر کند و از عَظْم رمیم پوسیده‌تر. سبحان‌الله چقدر عجیب است و چقدر غریب که انسان خود را زنده مرده نماید و افسرده و پژمرده کند و جز ضرر اثر نبیند و با وجود این چگونه مصرّ بر حصول این ضرر گردد. واللهِ الّذی لا إله إلّا هو اگر انسان زنده در قبر نشیند بهتر از آن است که مرتکب شرب افیون شود و مظهر «الجنون فنون» گردد. البتّه البتّه خویش و بیگانه را نصیحت نمایید و از این عمل قبیح ممانعت کنید که الیوم در آستان مقدّس اعظم محرّمات شرب تریاک است. أعاذنَا اللهَ و ایّاکم مِن هذا الضّرّ العظیم و البلیّة الّتی هادمة للبنیان الجسیم." (امر و خلق، ج3، ص37-38 / عَظْم رمیم = استخوان پوسیده)

[الجنون فنون در لغت به معنای "جنون انواع گوناگون دارد" امّا این ضرب‌المثل عربی برای کسانی به کار می‌رود که چیزهایی را که هیچ ربطی به هم ندارند اشتباه می‌گیرند. در عرب گویند : یُضرَبُ لمن یخلط بین اشیاء لا رابط بینها.]

مرکز میثاق می‌فرمایند، "شارب و شاری و بایع کلّ محروم از فضل و عنایت الهی هستند و به صریح نصّ الهی حرام است. شارب‌الخمر صد درجه تفضیل به شارب افیون دارد. در ساحت اقدس بسیار مذموم بود به قسمی که هر وقت ذکر افیون می‌شد چهرۀ مبارک متغیّر می‌د؛ به این درجه مذموم و حرام است مگر کسی که به جهت معالجه خرید و فروش نماید که در اجزاءخانه‌ها محض معالجۀ امراض صرف کنند." (گنجینه حدود و احکام، ص433 / شارب = کسی که می‌کِشد یا می‌نوشد / شاری = فروشنده / بایع = خریدار / اجزاءخانه = داروخانه)

در بیان دیگر مذکور،"امّا افیون کثیف ملعون نعوذُ بالله مِن عذاب‌الله ... ای یاران جبر و عُنف و زجر و قهر در این دورۀالهی مذموم ولی در منع از شرب افیون باید به هر تدبیری تشبّث نمود بلکه از این آفت عُظمیٰ نوع انسان خلاصی و نجات یابد." (همان، ص39)

حضرت ولی امرالله خطاب به محفل روحانی طهران می‌فرمایند، "شرب خمر و تریاک از محرّمات منصوصۀ حتمیّه است. لهذا اگر افراد اجتناب ننمایند و متدرّجاً ترک نکنند و از نصیحت و انذار محفل متنبّه نشوند و عمداً مداومت نمایند، انفصال آنان را از جامعه به کمال حزم و متانت اعلان نمایید." منتخبات توقیعات مبارک، ص462)

و نیز می‌فرمایند، "شرب و استعمال افیون از محرّمات است و شارب بهائی نه و در زمرۀ مؤمنین داخل نیست. ولی اگر ترک آن دفعةً واحدة ضرر کلّی داشته باشد در این صورت مؤمن حقیقی باید در کمال صمیمیت متدرّجاً اقدام به ترک آن نماید." (گنجینه حدود و احکام، ص435)

پایان‌بخش کلام، بیان صریح حضرت بهاءالله در کتاب اقدس است که می‌فرمایند، "قَد حُرِّمَ عَلَیکُم شُربَ الأفیون إنّا نَهَیناکُم عن ذلک نهیاً عظیماً فِی الکتاب و الّذی شربَ إنّه لَیسَ مِنّی اتّقوا الله یا أولِی الألباب." (بند 180 / مضمون: حرام شده است بر شما کشیدن تریاک نهی عظیم در کتاب و کسی که تریاک بکشد از ما نیست.)